

سنجش تقسیم قضیه به حقیقه، خارجی و ذهنیه با تکیه بر رابطه ذهن و زبان

مجتبی قربانی همدانی*

چکیده

ابتکار تقسیم قضیه به حقیقه، خارجی و ذهنیه سهم منطق دانان قرن هفتم است؛ هرچند می‌توان ریشه‌های آن را در آثار پیشینیان مشاهده کرد. در این مقاله این تقسیم با تکیه بر دوگانه قضیه ملفوظه و معقوله مورد سنجش قرار گرفته است. براساس دوگانه یادشده هرچند در سطح زبان، موضوع قضایای ثلاث یکسان است، اما در سطح مفهوم، موضوع خارجی، مقید به قید «موجود در خارج» است، ولی موضوع حقیقه نسبت به این قید، مطلق است. ذهنیه نیز مانند خارجی، مقید است. پس یک قضیه با موضوع یکسان به سه قسم تقسیم نمی‌شود. هیئت قضیه محصوره، تنها بر حقیقه دلالت دارد و خارجی با قید یادشده یک قضیه حقیقه است که افراد مفروض، به دلیل داشتن آن قید، تخصصاً از شمول آن خارج‌اند. همچنین خارجی به شخصیه بازگشت نمی‌کند. در مرحله دلالت هیئت قضیه محصوره، افراد از طریق عنوان به‌طور اجمالی لحاظ می‌شوند، مانند وضع حروف در دیدگاه مشهور اصولی‌ها. در این مرحله قضیه بر هیچ فرد محقق یا مقدری دلالت ندارد. اینکه قضیه شامل چه افرادی است، به مرحله تطبیق بازمی‌گردد. با این تحلیل، حقیقه به شرطیه منحل نمی‌شود.

کلیدواژه‌ها

اقسام حملیه، حقیقه، خارجی، ذهنیه، قضیه، محصوره، مسوره.

مقدمه

تقسیم قضیه به حقیقه، خارجی و ذهنیه یکی از نوآوری‌های مهم منطق‌دانان مسلمان است. ریشه این تقسیم را می‌توان در مباحث قضیه مطلقه جست‌وجو کرد، اما این منطق‌دانان قرن هفتم، به‌ویژه فخررازی (فخررازی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۲۸؛ همو، ۱۳۸۱، ص ۱۴۰-۱۴۳) و خونجی (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۸۴) بودند که به دوگانه خارجی و حقیقه تصریح کردند. پس از ایشان ابهری قضیه ذهنیه را هم افزود (ابهری، بی‌تا، ص ۲۳-۲۴؛ طوسی، ۱۳۷۰، ص ۱۶۰-۱۶۱). ارموی قضیه حقیقه و خارجی را به‌عنوان دو اصطلاح منطقی به‌کار برد (ذکیانی، ۱۳۷۴، ص ۱۱۳). سپس این تقسیم به یکی از مباحث مهم و پرچالش در منطق تبدیل شد. محقق طوسی با استفاده از قضیه حقیقه به اثبات وجود ذهنی پرداخت (طوسی، ۱۴۰۷، ص ۱۰۶-۱۰۷) و بدین ترتیب این بحث وارد فلسفه شد. شیخ انصاری با تصریح به اینکه قضایای شرعیه از سنخ قضایای حقیقه‌اند، این تقسیم را وارد علم اصول کرد (انصاری، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۳۸۱) و پس از او، محقق نائینی به تفصیل این بحث را در علم اصول مطرح کرد (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۷۰-۱۷۸). بدین ترتیب این تقسیم به یکی از مهم‌ترین و پردامنه‌ترین مباحث در علوم مختلف تبدیل شد.

قضیه دارای دو سطح زبان و مفهوم است. قضیه در سطح زبان از اجزای زبانی مانند الفاظ تشکیل می‌شود که به آن قضیه ملفوظه گفته می‌شود. قضیه در این سطح، دال بر مفهومی است که سطح دوم قضیه، یعنی قضیه معقوله را تشکیل می‌دهد. قضیه ملفوظه صرفاً ابراز قضیه معقوله است. بنابراین ملاک در قضیه، مفهوم است، نه لفظ. در این مقاله در پی آن هستیم که با تکیه بر تمایز بین دو سطح لفظ و مفهوم یا دال و مدلول، تقسیم قضیه محصوره به حقیقه، خارجی و ذهنیه را مورد بازخوانی قرار دهیم. به‌نظر می‌رسد در برخی موارد، بی‌توجهی به تفکیک ساحت لفظ و معنا و خلط احکام آن‌ها موجب بروز خطا در برخی تحلیل‌ها شده است.

تقسیم قضیه به قضایای ثلاث، موافقان و مخالفانی دارد و به‌دلیل اهمیت آن بسیار مورد بحث واقع شده است. بنابراین اصل این تقسیم پیشینه گسترده‌ای دارد، اما با وجود مباحث مختلف درباره آن، تاکنون پژوهشی که به‌طور مستقل این تقسیم را از زاویه رابطه لفظ و مفهوم بررسی کرده باشد، یافت

نشود؛ هرچند در میان پاره‌ای از سخنان اشاراتی وجود دارد که به تناسب در مقاله بیان خواهند شد.

۱. فریب زبانی در تشخیص انواع قضایا

اگرچه تفکیک سطح زبانی و مفهومی قضیه، بدیهی می‌نماید، اما اهمال در تشخیص حیثیات مربوط به هر کدام و خلط احکام آن دو عموماً باعث بروز مغالطاتی در دانش‌هایی می‌شود که به نحوی با این مبحث سروکار دارند. به سخن دیگر، اگرچه بسیاری از دانشمندان، به ویژه منطق‌دانان این دو سطح را کاملاً از هم متمایز می‌دانند، اما به دلیل عدم توجه کافی به آن، برخی احکام مختص به قضیه در سطح زبان را با احکام مختص به قضیه در سطح مفهوم خلط کرده و حکم یکی را به دیگری می‌دهند. یکی از این موارد، تقسیم قضیه بر اساس موضوع است که در این بخش بدان می‌پردازیم.

یکی از آثار تأکید بر مفهومی بودن قضیه، تلاش برای تشخیص درست مدلول هر جمله است. به بیان دیگر، در هر جمله، باید مدلول را به درستی و به طور کامل تشخیص داد و بر اساس آن، قضایا را مطالعه کرد. به مثال‌های زیر توجه کنید:

الف) انسان دو نقطه دارد.

ب) انسان متنافرالاجزا نیست.

ج) انسان نوع است.

د) انسان حیوان ناطق است.

در ظاهر و لفظ، موضوع هر چهار جمله، انسان است. همان‌طور که گفته شد، باید مدلول این جملات بررسی شود. قضیه «الف» بیان می‌کند که لفظ انسان که با خط فارسی نوشته می‌شود، دارای دو نقطه است. مطابق قضیه «ب»، صوتی که هنگام بیان لفظ «انسان» به زبان فارسی از دهان خارج می‌شود، متنافرالاجزا نیست. در قضیه «ج»، بر نوع بودن مفهوم انسان حکم شده است. توجه داریم که در هر سه قضیه، آنچه موضوع قضیه قرار گرفته، موضوع‌له لفظ انسان نیست، بلکه اموری است که با انسان مرتبط هستند. لفظ مکتوب انسان اگرچه بر انسان دلالت دارد، اما

انسان نیست. به سخن دیگر، نمی توان کلمه «انسان» را به همین صورت که نوشته شده مصداقی از انسان دانست؛ زیرا انسان به حمل شایع بر آن، قابل حمل نیست. همین وضعیت درباره صوت و مفهوم انسان هم وجود دارد. تنها در قضیه «د»، موضوع قضیه خود انسان است.

کاربران زبان در هنگام استعمال الفاظ، گاهی به دلیل تساهل در سخن گفتن و همچنین وضوح معنایی مقصود گوینده، بخشی از الفاظ را حذف می کنند؛ برای نمونه، در قضیه «الف»، مناسب موضوع و محمول دلالت می کند که مراد از «انسان»، لفظ مکتوب انسان به خط فارسی است. توجه داریم که اگر کلمه انسان را با خط دیگری مانند سیریلیکی^۱ بنویسیم، با وجودی که «انسان» خوانده می شود، بی نقطه خواهد بود. در خط سیریلیکی انسان به صورت ИНСОН نوشته می شود. همچنین متنافرالاجزا بودن ویژگی لفظی است که به صورت صوت از دهان خارج می شود. نوع بودن نیز ویژگی مفهوم است. در همه این سه دسته قضیه، اجزایی از موضوع قضیه حذف شده اند، اما اصل «کم کوشی» به کاربر زبان اجازه می دهد در صورتی که مقصود او برای گوینده واضح است، بخش هایی از کلامش را حذف کند و به کمترین تعداد واژه ها برای رساندن مقصودش بسنده کند. اصل «کم کوشی»^۲ در دانش زبان شناسی به این مهم اشاره دارد که انسان ذاتاً تمایل دارد تا با کمترین کلمات، معنای مقصود خود را منتقل کند (Zhu et al, 2018, p1).

از آنجا که موضوع این قضایا اشتراک ندارند، نمی توان آن ها را از حیث داشتن موضوع مشترک تقسیم کرد؛ زیرا مقسم باید در اقسام وجود داشته و نسبت به آن ها مشترک باشد. بدین ترتیب چهار قضیه الف، ب، ج، د، به منزله افراد و مصادیق یک قضیه با موضوع مشترک «انسان» نیستند، بلکه استعمال لفظ انسان در سه قضیه اول به صورت مجاز و تنها در قضیه چهارم استعمال حقیقی است. بنابراین محکوم علیه در چهار قضیه، چهار امر متفاوت است و این چهار قضیه، نه در موضوع و نه در محمول با هم اشتراک ندارند. با توجه به این نکته مهم، در بخش های بعدی تقسیم قضیه به حقیقه، خارجی و ذهنیه را مورد ارزیابی قرار می دهیم.

۱. در فارسی تاجیکی امروز از خط سیریلیکی استفاده می شود.

۲. عیارسنجی تقسیم محصوره به قضایای ثلاث

منطق دانان قضیه محصوره یا مسوره را به دو قسم حقیقه و خارجی یا سه قسم حقیقه، خارجی و ذهنیه تقسیم می‌کنند. این تقسیم نیز مانند تقسیم قضیه حملیه به شخصیه، مهمله، طبیعیه و محصوره براساس موضوع انجام شده است. با توجه به تفکیک دو ساحت مفهوم و لفظ، می‌توانیم این تقسیم‌بندی را مورد سنجش قرار دهیم. پرسش مهم در این بخش این است که آیا مقسم تقسیم قضیه به حقیقه، خارجی و ذهنیه یک قضیه با موضوع یکسان است یا خیر؟

قضیه حقیقه و خارجی دو نوع قضیه با موضوع یکسان نیستند، بلکه دو قضیه با دو موضوع متفاوت‌اند؛ برای نمونه، در قضیه محصوره با موضوع انسان، موضوع قضیه حقیقه افراد «انسان» است، اما موضوع قضیه خارجی افراد «انسان موجود در خارج» است. بنابراین، این تصور که یک قضیه با موضوع واحد وجود دارد که گاهی به نحو حقیقه و گاهی به نحو خارجی لحاظ می‌شود، درست نیست. بنابراین «ج» در عبارت نمادین «کل ج»، دست کم دارای دو معناست که یکی از آن‌ها حقیقی و دیگری مجازی است.^۱ این مطلب بدین معناست که ما با دو نوع قضیه روبه‌رو هستیم، بلکه با دو معنا برای یک قضیه روبه‌رویم؛ یعنی خارجی و حقیقه دو معنای یک قضیه با موضوع واحدند، نه دو قسم آن. بنابراین در تقسیم قضیه به حقیقه و خارجی نیز به‌نوعی گرفتار فریب زبانی هستیم.

برخی عبارات منطق دانان به گونه‌ای است که ظاهر آن با مجازی بودن قضایای خارجی جمع‌شدنی است. ظاهر عبارات منطق دانان این است که «کل ج» در قضیه «کل ج د» می‌تواند به دو یا سه نحو استعمال شود (برای نمونه، ر.ک: کاتبی قزوینی، بی تا ب، ص ۳۰۰) یا دو یا سه معنا از آن اراده شود (برای نمونه، ر.ک: فخررازی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۲۸). بدیهی است که «ج»

۱. اگرچه مجاز لغوی به عنوان استعمال لفظ در غیر مواضع له قابل پذیرش نیست، اما اگر مبنای مشهور در مجاز لغوی را بپذیریم، در این صورت مجاز موجود در قضیه «برخی انسان‌ها خندان هستند» را هم می‌توان با مجاز لغوی و هم با مجاز عقلی توضیح داد. هرچند در چنین شرایطی عموماً تمایل عالمان بلاغت بر این است که تا حد امکان به سراغ مجاز عقلی نمی‌روند و چنین عباراتی را با مجاز لغوی توضیح می‌دهند.

دارای یک معناست و سایر معانی، مجازی خواهند بود. هر چند برداشت عمومی از قضایای محصوره، مجازی بودن قضایای خارجی نیست. باین حال اگر بتوان از ظهور برخی عبارات در مجازی بودن قضیه خارجی عبور کرد، اما نمی‌توان درباره برخی عبارات دیگر چنین برداشتی داشت و آن‌ها را ناشی از ضیق تعبیر دانست. برخی منطق‌دانان بیش از دیگران متوجه این تفاوت در قضایای محصوره بوده‌اند و عباراتی صریح‌تر در این معنا دارند. محقق طوسی در *تعديل المعيار* در نقد کلام ابهری می‌گوید:

ثم ان «د» الموضوع ان وضع مع كونه موجوداً في الخارج صح، و كان ذلك غير ما نحن فيه، فان الوجود يكون هناك صفة موضوع مع الموضوع جزئاً منه، و نحن نريد ما يفهم من قولنا «كل د» اذا اطلق (طوسی، ۱۳۷۰، ص ۱۶۱-۱۶۲).

خواجه پس از نقد قضایای خارجی در دیدگاه ابهری، امکان قضیه خارجی را می‌پذیرد؛ با این شرط که موضوع، مقید به قید «موجود در خارج» باشد. وی این قید را جزئی از موضوع می‌داند و بدین ترتیب موضوع قضیه خارجی «د موجود فی الخارج» خواهد بود؛ درحالی‌که او محل بحث را «کل د» مطلق می‌داند. در کلامی که محقق طوسی پیش از این عبارت از ابن سینا نقل می‌کند، به این مطلب اشاره شده است که مراد از «کل د» اعم از «د» موجود در خارج است و اصولاً در این گونه قضایا ناظر به «د» موجود نیستیم، بلکه حکم مربوط به ماهیت «د» است (طوسی، ۱۳۷۰، ص ۱۶۱). این عبارت با صراحت بیشتری نشان می‌دهد که در قضایای خارجی، موضوع دارای قید است، اما در قضایای حقیقیه موضوع نسبت به آن قید، مطلق است. این قید در موضوع قضیه خارجی وجود دارد و جزئی از آن است.

همسان با قضایای خارجی، قضایای ذهنیه نیز مبتلا به مجاز هستند. ابهری به‌عنوان مبتکر قضیه ذهنیه بیان می‌کند که در قضیه ذهنیه، «کل ج» به‌حسب وجود ذهنی استعمال شده و مراد این است که آنچه در ذهن، «ج» است، در ذهن، «ب» است (ابهری، بی‌تا، ص ۲۴؛ طوسی، ۱۳۷۰، ص ۱۶۰-۱۶۱). کاتبی قزوینی در *جامع الدقائق* نیز به همین تعریف ابهری اشاره دارد (کاتبی قزوینی، بی‌تا الف، ص ۲۱). همچنین شهرزوری در *الشجرة الالهية* همین تعریف را بیان

می کند (شهرزوری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۲۰). با چشم پوشی از اینکه چه قضایایی مصداق این تعریف است، مقید بودن افراد موضوع این قضیه به وجود ذهنی دقیقاً مانند مقید بودن افراد موضوع در قضیه خارجی است و به همان صورت می توان مجاز موجود در آن را توضیح داد.

۳. مدلول هیئت قضیه محصوره

پس از اثبات مجازی بودن استعمال «کل ج» در افراد ذهنی و خارجی این پرسش مطرح می شود که مدلول «کل ج» در «کل ج ب» چیست؟ در بخش پیشین اشاره ای کوتاه به این مطلب شد. در این بخش به طور گسترده تر بدان می پردازیم. از دیدگاه ابن سینا «کل ج»، همه افراد موجود و مفروض را دربر می گیرد (ابن سینا، ۱۳۸۱، ص ۹۳). افراد خارجی «ج» برخی از «کل ج» هستند، نه همه آن و در نتیجه نگرش کسانی که افراد «ج» را منحصر در افراد خارجی می دانند، باطل است (ابن سینا، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۸۴). خواجه و پیروان او مانند علامه حلی و قطب الدین شیرازی با تکیه به این سخنان ابن سینا اظهار می دارند که قضیه خارجی همان قضیه ای است که ابن سینا آن را ابطال کرده است (طوسی، ۱۳۷۰، ص ۱۶۱؛ حلی، ۱۳۸۷، ص ۶۲؛ همو، ۱۴۱۴، ص ۲۵۴؛ قطب الدین شیرازی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۳۶۹). با وجود این، خواجه اشاره می کند که اگر مراد از «کل ج»، کل ج موجود در خارج باشد، قضیه خارجی مورد قبول است، اما سخن در جایی است که «کل ج» به صورت مطلق بیان شود (طوسی، ۱۳۷۰، ص ۱۶۱-۱۶۲). بیان علامه حلی در *الاسرار الخفیة* به خوبی این مطلب را توضیح می دهد:

انّ قوماً من القدماء ذهبوا إلى أنّ قولنا: «كلّ ج» يراد به كلّ واحد من الجیمات الموجودة فی الخارج فی الحال أو فی الماضي أو فی المستقبل. و وصفه الشيخ بالسخافة و الاختلال؛ فإنّنا إذا قلنا: «كلّ ج» و عینا به ما یکون موجوداً فی الخارج من أفراد الجیم، یکون أخصّ من المفهوم، و هاهنا قضایا موضوعاتها أمور لا یلتفت إلى وجودها، و یحکم علیها بمحمولات لا تكون ضروریة و لا ممکنة؛ بل یحکم علیها بأنّها توجد لا محالة وقتاً ما کقولنا: «كلّ دائرتین عرضیتین تتحرّکان دائماً بالخلاف علی

محور واحد إلى قطبيه؛ فإنهما تنطبقان و تنفصلان» فإن هذه القضية ليست ضرورية؛ فإن كونهما تنطبقان ليس فيهما دائماً، و لا أيضاً من الممكنات التي يجوز أن تكون و أن لا تكون؛ بل يجب أن تكون بالفعل وقتاً ما، و مع ذلك فلا نعى أن ذلك فيما وجد وقتاً ما من الدوائر؛ بل لا يلتفت إلى وجودها، بل إلى ماهيتها فقط اللهم إلا أن يوضع «ج» مع كونه موجوداً في الخارج، و حينئذ يصح، و يكون غير ما نحن فيه؛ فإن الوجود حينئذ يكون صفة موضوع مع الموضوع، جزءاً منه هو و المبحوث عنه إنما هو قولنا: «كل ج» إذا أطلق (حلي، ۱۳۸۷، ص ۶۲-۶۳).

آنچه از کلام ابن سینا، خواجه، علامه حلی و قطب‌الدین به دست می‌آید این است که وقتی در قضیه‌ای به طور مطلق «کل ج» بیان می‌شود، یک معنا بیشتر نخواهد داشت و آن معنا شامل همه افراد موجود و مفروض «ج» می‌شود. به سخن دیگر، وقتی «کل ج» به طور مطلق بیان می‌شود، فقط قضیه حقیقه فهمیده می‌شود. اشکالی که مخالفان تقسیم قضیه به حقیقه و خارجیه بیان می‌کنند بر مبنای تحلیل عبارت «کل ج» است. ملاک این تحلیل بسیار مهم است. اینکه معنای «کل ج» شامل هر فردی می‌شود که «ج» بر آن صادق است؛ هر چند آن فرد، موجود نباشد. این ملاک در همه قضایای محصوره جریان دارد. هر مفهوم کلی اعم از مطلق و مقید، می‌تواند در جایگاه موضوع در ساختار قضیه محصوره قرار گیرد. در این صورت آن موضوع شامل همه افراد آن مفهوم می‌شود. نکته مهم این است که طبق این تحلیل هر قضیه محصوره‌ای قضیه حقیقه است. این تحلیل براساس هیئت قضیه محصوره است؛ یعنی هیئت قضیه محصوره «کل ج ب» بر شمول حکم «ب» بر همه افراد موجود و مفروض «ج» دلالت دارد.

۴. کیفیت دلالت قضیه خارجیه بر افراد موجود

از آنجاکه هر قضیه خارجیه یک قضیه حقیقه است و قضیه حقیقه شامل افراد موجود و مفروض می‌شود، در تحلیل قضایای خارجیه با مشکلی روبه‌رو هستیم. از سویی، بالوجدان قضایای خارجیه‌ای داریم که در آنها صرفاً بر افراد خارجی حکم می‌شود و حکم در آنها

شامل افراد مفروض نیست. از سوی دیگر، شمول حکم بر افراد موجود و مفروض لازمه حقیقه دانستن قضایای خارجی است. طبق این دیدگاه در قضایای خارجی هم باید بر افراد مفروض حکم شود و هم حکم نشود که تناقض است. برای توضیح باید مقدمه‌ای درباره مفاهیم پارادوکسیکال بیان کنیم.

مفاهیم پارادوکسیکال یا خودمتناقض مفاهیم مرکبی هستند که یک جزء آن‌ها با جزء دیگر به صورتی اختلاف دارند که صدق یک جزء بر یک مصداق با صدق جزء دیگر در تناقض باشد؛ برای نمونه، مفهوم «مثلث مربع» چنین است. اگر «الف» مصداقی از مثلث باشد باید دارای سه ضلع باشد، نه بیشتر و در این صورت نمی‌تواند مصداقی از مربع باشد و برعکس. توجه داریم که مفاهیم پارادوکسیکال غیر از قضایای پارادوکسیکال است که از صدق آن‌ها کذب‌شان حاصل می‌شود و از کذب آن‌ها صدق‌شان (ر.ک: قربانی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۲-۱۱۳). اگر در قضیه‌ای موضوع از مفاهیم پارادوکسیکال باشد، در این قضیه حکم نمی‌تواند حکم اختصاصی یکی از آن‌ها باشد. به این ترتیب قضیه هر مثلث مربعی مثلث است، صادق نیست؛ زیرا صدق این قضیه به اجتماع نقیضین می‌انجامد. بنابراین کلیت قضیه «هر الف و ب، الف است» صادق نیست؛ زیرا زمانی می‌توان گفت «الف و ب، الف است» که «ب» مانعی برای حمل «الف» بر «الف و ب» نباشد؛ یعنی «الف» و «ب» تناقض در صدق نداشته باشند و «الف و ب» مفهوم پارادوکسیکال نباشد. می‌توان گفت که «هر مثلث و مشکی، مثلث است»؛ زیرا مشکی بودن مانع حمل احکام اختصاصی مثلث بودن نیست، اما این مطلب درباره «مثلث مربع» صادق نیست. البته می‌توان گفت هر مثلث مربعی شکل است؛ زیرا حمل شکل بودن بر مثلث مربع منجر به اجتماع نقیضین نمی‌شود.

با این توضیح درباره قضایای با مفهوم پارادوکسیکال می‌توان مشکل قضایای خارجی را حل کرد؛ برای نمونه، در قضیه خارجی «هر دانشجوی متولد دهه شصت، پدر است»؛ موضوع، دانشجوی موجود و متولد دهه شصت است. فرد مفروضی برای این قضیه در نظر می‌گیریم و آن را «الف» می‌نامیم. پس فرض کرده‌ایم که «الف» دانشجوی موجود و متولد دهه شصت

است. می‌دانیم که «الف» موجود نیست. پس: اولاً، «الف» موجود نیست؛ ثانیاً، فرض شده است که موجود است. با توجه به اینکه «الف» واقعاً موجود نیست، فرض آن به‌عنوان فردی از دانشجوی موجود و متولد دهه شصت به اجتماع نقیضین می‌انجامد. به سخن دیگر، «الف» مفروض ویژگی موجود بودن را دارا نیست و در نتیجه، فرض اینکه «الف» مصداقی از موضوع قضیه خارجی‌یاد شده باشد، به این می‌انجامد که «الف» مصداقی از آن موضوع نباشد. بنابراین موضوع قضیه خارجی‌یاد شده اساساً نمی‌تواند فرد مفروض داشته باشد؛ زیرا فرد مفروض، واقعاً موجود نیست و در نتیجه افراد مفروض از شمول مصداقی موضوع قضیه خارجی‌یاد شده بیرون هستند. با توضیح بالا معلوم می‌شود که قضیه خارجی‌یاد شده: اولاً، از حیث دلالت قضیه حقیقه است؛ ثانیاً، به جهت قید «موجود در خارج» افراد مفروض تخصصاً از قلمرو شمول موضوع قضیه، خارج هستند. بنابراین شمول موضوع این قضایا بر افراد مفروض مربوط به مرحله دلالت هیئت قضیه نیست. در این مرحله همه قضایا یکسان عمل می‌کنند. نکته مهم در این تحلیل این است که تعیین قلمرو مصادیق یک مفهوم به دست متکلم نیست. متکلم می‌تواند مفهومی را در نظر بگیرد یا آن را بسازد، اما نمی‌تواند حکم را منحصر در مصادیق دلخواهی از آن مفهوم کند. نمی‌توان یک مفهوم کلی را در نظر گرفت و حکم را صرفاً بر مصادیق موجود آن صادق دانست. این مطلب با دقت و تحلیل دستگاه مفهوم‌ساز و قضیه‌ساز انسان تصدیق می‌شود. بنابراین تقسیم قضیه به حقیقه و خارجی‌یاد شده از این حیث که گاهی موضوع به‌نحو حقیقه و گاهی به‌نحو خارجی‌یاد شده می‌شود درست نیست. وقتی موضوع یک قضیه با همه قیودش لحاظ شد، افرادش را می‌یابد و متکلم نمی‌تواند در این مرحله دخالتی داشته باشد. بنابراین دخالت متکلم به مرحله پیش از لحاظ مفهوم برمی‌گردد، نه زمانی که مفهوم شکل گرفته و نوبت به صدق مفهوم بر مصادیق است. با این توضیح آشکار می‌شود که نمی‌توان قضیه واحدی را با موضوع دقیقاً یکسان به دو صورت حقیقه و خارجی‌یاد شده لحاظ کرد.

با وجود آنچه بیان شد، می‌توان قضایای محصوره را با ملاک داشتن قید «موجود در خارج» و عدم آن به حقیقه و خارجی‌یاد شده تقسیم کرد. در این صورت مقسم، یعنی قضیه محصوره، عبارت

است از قضیه حقیقه لا به شرط مقسمی نسبت به قید «موجود در خارج». قضیه خارجی عبارت است از قضیه حقیقه مقسمی به شرط قید «موجود در خارج» و قضیه حقیقه قسمی که در مقابل قضیه خارجی تعریف می شود عبارت است از قضیه حقیقه مقسمی به شرط لای از قید «موجود در خارج». توجه داریم که مقسم در این تقسیم بندی یک قضیه با موضوع یکسان نیست، بلکه در همه انواع قضایای محصوره، قضایایی که دارای قید «موجود در خارج» هستند، قضیه خارجی و باقی قضایا، قضیه حقیقه قسمی خواهند بود که موضوع آن ها با هم متفاوت است؛ با این توضیح که دلالت هیئت قضیه حقیقه مقسمی در همه قضایای محصوره به شکل یکسانی است.

۵. ارجاع قضایای خارجی به شخصیه

یکی از مسائل مهم در تحلیل قضیه خارجی، ارجاع آن به قضایای شخصیه است. به باور برخی منطق دانان، قضیه خارجی مجموعی از چند قضیه شخصیه است که عنوان کلی در موضوع آن، صرفاً جامع آن افراد مورد نظر است. به سخن دیگر، موضوع قضایای خارجی کل است، نه کلی. ریشه این دیدگاه به مثال های محقق لاهیجی برای قضیه خارجی بازمی گردد. ایشان قضایایی مانند «قتل من فی الدار» را به عنوان مثالی برای قضیه خارجی بیان می کند (لاهیجی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۹۷). پس از ایشان این مثال ها رواج یافت. حاجی سبزواری نیز از همین دست مثال ها استفاده می کند (سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۲۱۳). شهید مطهری در نقد این دیدگاه می گوید:

حاجی قضایای خارجی را به همین شکل تعریف کرده است که گفتیم؛ مثال می زند به «قتل من فی الدار» و «هلکت المواشی» و امثال اینها؛ یعنی حاجی تصورش از قضایای خارجی، قضایایی است که حکم روی یک فرد نرفته است، روی مجموعه ای از افراد رفته است که آن مجموعه از افراد در خارج وجود دارند، و لهذا شما می بینید که گاهی در تعبیراتش لغاتی می آورد که همان طور که قبلاً گفته شد کل است، نه کلی. این ها در واقع قضیه شخصیه است، نه قضیه کلیه؛ یعنی اصلاً نمی شود این ها را قضیه کلیه به حساب آورد آورد؛ مثلاً اگر بگوییم همه انسان هایی که در این اتاق جمع

هستند مذکرند، یا اینهایی که در اینجا هستند مسلمانند، این فقط یک تعبیر جامعی است که آورده‌ایم؛ چیز دیگری نیست. به جای اینکه بگوییم زید مسلمان است، عمرو مسلمان است، بکر مسلمان است، گفته‌ایم همه این چند نفر مسلمانند. این با قضایای شخصی هیچ فرق نمی‌کند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۹، ص ۶۵۱-۶۵۲).

برخی نیز با تمسک به همین مثال‌ها و ارجاع آن به شخصیه، قضیه خارجییه را در قوه جزئییه می‌دانند؛ زیرا عنوان مذکور در قضیه شامل همه افراد نیست. مرحوم آملی در *درر النوائد* می‌گوید:

ولا يجب ان يكون العنوان الماخوذ في موضوع القضية الخارجية علة لثبوت الحكم لافراده في عالم الثبوت بل يمكن اختلاف الافراد في علة الحكم ففي مثل قتل من في الدار يمكن ان تكون علة قتل كل واحد ممن في الدار ما يختص بقتله و لم يكن الكينونة في الدار علة لقتلهم بل كل واحد من اشخاص من في الدار قتل لعله مختصة به و كان على المتكلم ان يخبر عن قتل كل على حده لكن لمكان التسهيل في التادية جمع بين المختلفين في علة الحكم بعنوان واحد لا مدخل له في الحكم و قال قتل من في الدار و اكرم من في البيت و من هنا يظهر ان القضية الخارجية في قوة الجزئية اذ لا يكون العنوان المذكور فيها علة لثبوت الحكم حتى يعم كل معنون به بل يختص بالافراد الخارجية المحققة (آملی، بی تا، ج ۱، ص ۱۸۲-۱۸۱).

این عبارت مرحوم آملی شبیه عبارت ابن سیناست. ابن سینا در نقد انحصار قضایای مطلقه در افراد موجود در خارج بیان می‌کند که افراد موجود در خارج، بعض «ج» هستند، نه «کل ج» (ابن سینا، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۸۴).

با تحلیلی که از قضیه خارجییه ارائه شد، مشخص می‌شود که موضوع در قضیه خارجییه کلی است و قضیه خارجییه مجموع چند قضیه شخصییه نیست. تقریری که در کلام شهید مطهری و مرحوم آملی از قضیه خارجییه و ارجاع آن به قضیه شخصییه ارائه شده است در تقابل با تحلیل بالاست. در دیدگاه ارجاع خارجییه به شخصییه، متکلم چند فرد دارای حکم واحد را ذیل یک عنوان جامع قرار می‌دهد. بدین صورت این عنوان جامع هیچ خاصیتی جز تسهیل در بیان ندارد.

گویا قائلان به این تقریر بر آنند که این متکلم است که تعیین می کند چه فردی ذیل این عنوان جا بگیرد و چه شخصی خارج از آن باشد. در مقابل بیان شد که متکلم برای اخراج برخی افراد، تنها می تواند موضوع قضیه را مقید سازد. متکلم می تواند عنوانی را گسترش دهد یا محدود سازد، اما وقتی عنوانی را در قضیه به کار برد، نمی تواند محدوده افراد آن را تعیین کند. مطلبی که در حقیقه بودن همه قضایای محصوره بیان شد دلالت می کند که دایره اختیار متکلم صرفاً اتخاذ مفهومی است که بتواند افراد مورد نظر او را نشان دهد. از این مرحله به بعد قضیه محصوره دلالت خود را انجام می دهد و از حیث دلالت تابع اراده متکلم نیست.

نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، قضایایی با عنوان کل است. در قضایایی با عنوان کل، به ویژه در مواردی که از اسم جمع استفاده می شود، مانند لشکر الف یا تیم ب، دو حالت ممکن است. گاهی این کل به نحو عام استغراقی لحاظ شده است؛ به این صورت که حکم مربوط به تک تک افراد این جمع است. در این صورت این قضیه به محصوره کلیه ارجاع می شود، مانند قضیه «لشکر الف خسته است» که به معنای این است که «هر فرد عضو لشکر الف خسته است». در این قضایا همان سازوکاری که درباره قضایای خارجی گفته شد، اجرا می شود. فرض کنیم در این لشکر، ده هزار نفر عضو باشند. در این صورت هر فرد عضو لشکر الف مانع از صدق این مفهوم بر افراد فرضی است. حالت دوم این است که حکم در این قضایا به نحو عام مجموعی باشد؛ یعنی کل آن مجموعه به عنوان یک شخص لحاظ شده باشد و بر مجموع آنها و نه بر تک تک افراد آن، حکم شود. در این حالت این قضیه به قضیه شخصی ارجاع می شود (کلنبوی، ۱۳۴۷، ص ۱۶۴). توجه داریم که جزئیات موضوع در این قضیه به دلیل تشخص اعتباری آن مجموع است؛ برای نمونه، وقتی می گوئیم «تیم الف برنده بازی شد»، این یک قضیه شخصی است.

۶. محکوم علیه در قضیه محصوره

از دیدگاه منطق دانان پیش از ملاصدرا، محکوم علیه در قضیه محصوره افراد موضوع است. استدلال دومی که ملاصدرا در *سفار* بر وجود ذهنی نقل می کند این است که در برخی

قضایای موجهه، موضوع قضیه یا اصلاً وجود خارجی ندارد یا اینکه حمل، مخصوص افراد موجود در خارج نیست و شامل افراد مقدر هم می‌شود. با توجه به قاعده فرعیت، چون موضوع این قضایا در خارج موجود نیست، باید گونه دیگری از وجود برای افراد موضوع تحقق داشته باشد. ملاصدرا درباره این استدلال می‌گوید:

لو تم هذا الكلام لزم منه وجود جميع الأفراد المقدرة الغير المتناهية - لأمثال هذه العنوانات على التفصيل في ذهننا عند هذا الحكم فإننا إذا قلنا كل مثلث كذا يوجد في ذهننا جميع المثلثات المقدرة على التفصيل لأنه مما تقرر على مدارك المتأخرين أن الحكم في المحصورة على ذوات الأفراد فوجب لصدقها وجود الأفراد لا وجود العنوان و إن سلكتنا مسلك التحقيق و قلنا إن المحكوم عليه في المحصورة هو العنوان لكن الفرق بينها و بين الطبيعية أن الحكم فيها على وجه يسرى إلى الأفراد بخلاف الطبيعية فينحل الإشكال (صدرالدين شيرازی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۷۰).

این کلام ملاصدرا در تابعین او نیز مؤثر واقع شد. به نظر ایشان در قضیه محصوره و قضیه طبیعی محکوم علیه خود طبیعت است. فرق قضیه محصوره و قضیه طبیعی در این است که حکم در قضیه حقیقیه به افراد سرایت می‌کند، اما در قضیه طبیعی، حکم به افراد سرایت نمی‌کند و در نتیجه، افراد موضوع در قضیه محصوره دارای محمول هستند، برخلاف قضیه طبیعی. استدلال ملاصدرا که در کلام حاجی سبزواری و دیگران نیز بازتاب یافته، این است که اگر محکوم علیه در محصورات، خود افراد باشند، لازم می‌آید که همه افراد غیرمتناهی آن، هنگام حکم بر آنها در ذهن حاضر باشند و انسان توجه تفصیلی به همه آن افراد نامتناهی داشته باشد. بدیهی است که چنین امری برای قوای ضعیف انسان ناممکن است (برای نمونه، ر.ک: سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۴۸-۲۴۹؛ مطهری، ۱۳۷۶، ج ۹، ص ۶۴۲).

در بررسی این دیدگاه توجه به جایگاه موضوع در قضایای محصوره لازم است. منطقدانان پیش از ملاصدرا به انحلال قضایای مسوره به عقدالوضع و عقدالحمل اعتقاد دارند. در دیدگاه ایشان در قضیه محصوره سه امر وجود دارد که عبارت‌اند از: ذات موضوع، وصف عنوانی و

وصف معمولی. از اتصاف ذات موضوع به وصف عنوانی تعبیر به عقدالوضع و از اتصاف ذات موضوع به وصف معمولی تعبیر به عقدالحمل می شود (قطب‌الدین رازی، بی تا، ص ۱۳۴-۱۳۵؛ تهانوی، ۱۹۹۶، ج ۲، ص ۱۱۹۳). وصف عنوانی موضوع، جامع همه افراد موضوع و قدر مشترک همه آنهاست (زنوزی، ۱۳۷۸، ص ۱۷۴). از این دیدگاه، محکوم علیه خود افراد است که از آن تعبیر به ذات موضوع یا موضوع حقیقی می شود. عموماً در قضایای شخصییه و طبیعییه این انحلال پذیرفته نمی شود؛ زیرا محکوم علیه در این قضایا همان است که با وصف عنوانی موضوع از آن یاد می شود. به سخن دیگر، در این قضایا موضوع ذکری و موضوع حقیقی، یکی هستند. کلتبوی در البرهان به خوبی این مطلب را توضیح می دهد:

و اعلم ان الموضوع اما ذکری و هو ما يفهم من لفظ الموضوع كلياً كان او جزئياً و یسمى عنوان الموضوع و وصفه فی الكلّی. و الافراد المندرجة تحته تسمى ذات الموضوع و اما حقیقی و هو ما يقصد بالحکم اصالة فریما یختلفان فی القضية فیما قصد الحکم علی ذات الموضوع و كان العنوان مرآة لملاحظته نحو کل انسان او بعضه حیوان. و ربما یتحدان فیما عداه مما كان الموضوع جزئياً حقیقیاً او كلياً قصد الحکم علیه نحو زید عالم و الانسان کلی (کلتبوی، ۱۳۴۷، ص ۱۴۹-۱۵۱).

با توجه به توضیح کلتبوی، اگر به ظاهر عبارت ملاصدرا بسنده کنیم، باید بپذیریم که لازمه سخن او عدم انحلال قضیه محصوره به عقدالوضع و عقدالحمل است؛ زیرا محکوم علیه در آن قضایا همان طبیعت است که موضوع ذکری است (کردی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۸). البته ملاصدرا در تعلیقه بر شرح حکمة الاشراق، با وجود تصریح به اینکه موضوع قضیه محصوره، طبیعت است، آن را منحل به عقدالوضع و عقدالحمل می داند. از منظر وی، اگر بتوان به جای عنوان مجمل در محصوره، افراد موضوع را به طور تفصیلی در عنوان ذکر کرد و مثلاً به جای «کل انسان»، گفت «زید و بکر و فلان و...»، مفاد هر دو قضیه یکسان خواهد بود. ملاصدرا می کوشد تا نشان دهد عقدالوضع در محصورات، یک قضیه و ترکیب حملی نیست، بلکه مفاد آن توصیف ذات موضوع به وصف عنوانی است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۱۳۱).

ممکن است این اشکال مطرح شود که از سویی ملاصدرا موضوع قضایای محصوره را طبیعت معرفی می‌کند و از سویی دیگر انحلال آن‌ها به عقدالوضع و عقدالحمل را می‌پذیرد. لازمه مطلب اول این است که موضوع حقیقی همان طبیعت باشد و لازمه مطلب دوم این است که موضوع حقیقی، افراد باشند و این دو نکته با هم ناسازگارند. مشهور است که ملاصدرا گاهی در کتاب‌های خود مطالبی را نقل می‌کند که دیدگاه قوم است، نه نظریه اختصاصی خودش. برخی کوشیده‌اند تا نشان دهند آنجا که ملاصدرا حکم را از آن افراد دانسته و قضیه محصوره را دارای عقدالوضع می‌داند، بر مبنای قوم سخن گفته است (کردی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۷-۱۱۸). به نظر می‌رسد نمی‌توان این راه حل را پذیرفت؛ زیرا ایشان در همان متنی که محکوم‌علیه را طبیعت معرفی می‌کند، از وجود عقدالوضع در محصورات هم سخن می‌راند. افزون بر اینکه، به ظاهر در هیچ‌یک از نوشته‌های ملاصدرا اشاره‌ای به نبود عقدالوضع در محصورات نشده است.

حاج ملاهادی سبزواری در شرح المنظومه، پس از استدلال بر اینکه محکوم‌علیه در قضایای محصوره عبارت است از طبیعت مقید به قید سریان، تفاوت نوع نگاه به عنوان در محصوره و طبیعی را توصیف می‌کند. از دیدگاه وی، عنوان در قضیه طبیعی و محصوره مانند آینه است که دو نوع نگاه به آن ممکن است. در قضیه طبیعی صرفاً بر عنوان، حکم می‌شود، مانند زمانی که به خود آینه برای خرید و مانند آن نگاه می‌شود؛ یعنی عنوان «ما فیه ینظر» است، اما در قضیه محصوره، عنوان مانند آینه‌ای است که افراد را نشان می‌دهد و در نتیجه عنوان، «ما به ینظر» است (سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۴۹).

به نظر می‌رسد کلام صدرالمتألهین و تابعین او این است که محکوم‌علیه در قضیه محصوره عبارت است از طبیعتی که در هر فرد وجود دارد، نه افرادی که دارای طبیعت هستند؛ برای نمونه، در قضیه «کل انسان حیوان»، طبق تفسیر مشهور، افراد موجود یا مفروض انسان که عبارت‌اند از زید و بکر و خالد و غیره محکوم‌علیه هستند، اما طبق برداشت صدرالمتألهین و پیروانش، جنبه انسانیت زید و بکر و خالد و غیره محکوم‌علیه است. توضیح اینکه در هر موجودی حقایق و معانی مختلفی جمع است؛ برای نمونه، سیاهی، شیرینی، نرمی و حقایق دیگر

در یک خرماى مشخص، جمع‌اند. شیرینی غیر از سیاهی و هر دوی آنها غیر از نرمی است. باین حال همه آنها به یک وجود موجودند. در یک خرماى خاص، طبیعت سیاهی وجود دارد. مراد از «هر سیاه» طبق برداشت قوم عبارت است از هر شیئی که سیاه است که شامل خرمایی که سیاهی یکی از ویژگی‌های آن است هم می‌شود. در این دیدگاه، کل خرما با همه ویژگی‌هایش محکوم‌علیه است. در مقابل، گویا ملاصدرا بر آن است که مراد از «هر سیاه» صرفاً شامل طبیعت سیاهی می‌شود که در خرما وجود دارد. وقتی گفته می‌شود محکوم‌علیه طبیعت ساری در افراد است و این کلام در مقابل قول مشهور قرار داده می‌شود و از سویی عقدالوضع در محصورات پذیرفته می‌شود، در ظاهر باید پذیرفت که دیدگاه ملاصدرا صرفاً ناظر به حقیقت موجود در هر فرد است؛ یعنی محکوم‌علیه را طبیعت سیاهی موجود در هر شیء از جمله خرما و لباس سیاه و زغال و غیره می‌داند، نه این فرد خرماى سیاه و آن فرد لباس سیاه و آن تکه زغال و غیره. شاید بتوان همین تفسیر را به‌نحو دیگری نیز توضیح داد که دیدگاه برگزیده نویسنده نیز هست.

۷. دیدگاه برگزیده

مدلول هیئت «کل ج» در قضیه محصوره «کل ج ب» عبارت است از هر شیئی که عنوان «ج» را داراست. در دیدگاه مشهور، محکوم‌علیه، افراد موجود یا مفروض است؛ زیرا «ج» بر «ج» خارجی یا مفروض صدق می‌کند؛ برای نمونه، «کل انسان» در قضیه «کل انسان حیوان» طبق تفسیر مشهور، زید موجود خارجی را شامل می‌شود؛ زیرا او نیز فردی از انسان است. اما به‌نظر می‌رسد بین دو مرحله دلالت قضیه محصوره و تطبیق آن بر افراد، تفاوت وجود دارد. قضیه «کل ج ب» دلالت می‌کند بر اینکه هر شیئی که «ج» است، «ب» است. اینکه این «ج» بر فرد اول صادق است یا خیر، مربوط به مرحله دلالت نیست. اینکه قضیه «کل انسان حیوان» درباره زید و بکر صادق است، مدلول قضیه نیست و اساساً در مرحله دلالت قضیه محصوره، موضوع ناظر به این افراد نیست.

بنابر تعبیر حاجی، ما در مقام دلالت قضیه، صرفاً به عنوان موضوع می‌نگریم و از این طریق به‌طور اجمالی به افراد نظر می‌کنیم. در این مرحله ما اصلاً به ویژگی‌های این افراد توجهی نداریم، به جز اینکه اینها افراد این عنوان هستند. ما در قضیه «کل انسان حیوان» با نگاه به عنوان انسان، به زید و بکر و خالد نگاه نمی‌کنیم. اینکه زید فردی از انسان است و در نتیجه حیوان است، مدلول قضیه «کل انسان حیوان» نیست. یک شاهد بر این مطلب این است که ما می‌توانیم با این دو قضیه یک قیاس درست کنیم و بگوییم: زید انسان و کل انسان حیوان و لذا زید حیوان.

در مرحله دلالت هیئت «کل ج» در قضیه محصوره «کل ج ب»، تنها ویژگی فرد این است که فردی از «ج» است و همه ویژگی‌های دیگر او نادیده انگاشته می‌شود. از این جهت فرقی بین قضیه «کل انسان حیوان» و «کل عنقاء طائر» و «کل اجتماع النقیضین مغایر لاجتماع الضدین» وجود ندارد. ما در قضیه اول صرفاً به عنوان انسان نگاه می‌کنیم و از آن طریق افرادی را می‌بینیم که تنها ویژگی آنها انسانیت است. در قضیه دوم و سوم نیز به همین صورت آنچه مورد ملاحظه است، به‌نحو اجمال، افراد عنقا و افراد اجتماع نقیضین است. در این مرحله صرفاً هر فرد یک عنوان دارد، بدون لحاظ هر ویژگی دیگری. در قضیه محصوره هر ویژگی دیگری از افراد عنوان نادیده انگاشته می‌شود.

این مطلب مانند دیدگاه مشهور^۱ دانشمندان علم اصول در وضع معنای حرفی است. از نگاه ایشان: اولاً، حروف برای بیان یا ایجاد ارتباط بین اجزای کلام وضع شده‌اند (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۲)؛ ثانیاً، از آنجا که هر ارتباطی متقوم به دو طرف آن است و با عوض شدن طرفین، نسبت هم عوض می‌شود، پس هر نسبتی با نسبت دیگر متفاوت بوده و دارای معنای متفاوتی است؛ به‌طوری که مثلاً «من» در عبارت «سرت من البصره» با من در عبارت «سرت من النجف»

۱. گفته می‌شود که این نظریه را اولین بار عضدی در شرح مختصری بر مختصر الاصول ابن‌حاجب بیان کرده است (عضدالدین ایجی، ۱۴۲۱، ص ۳۷) و پس از او برخی اصولیون مانند صاحب معالم (ابن‌شهید ثانی، بی‌تا، ص ۱۲۳-۱۲۴)، صاحب قوانین (میرزای قمی، ۱۳۷۸، ص ۲۸۷) و صاحب فصول (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۱۶) این قول را پذیرفته‌اند و نخستین بار در *عنایه الاصول* (حسینی فیروزآبادی، ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۲۱) این قول به مشهور متأخران نسبت داده شده است (فاضل موحدی لنگرانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۸۸ پاورقی).

متفاوت است. بنابراین هر حرفی در هر استعمالی دارای یک معنای خاص و متمایز است (مظفر، ۱۳۸۷، ص ۳۳-۳۴). در وضع اسماء اجناس که در همه استعمالات دارای معنای واحد هستند، واضع یک معنایی را تصور کرده و لفظ را برای آن معنا وضع می‌کند که در آن، وضع عام و موضوع‌له عام است. در وضع حروف، واضع ابتدا یک معنای کلی را تصور کرده و سپس لفظ را برای افراد و مصادیق آن معنای کلی وضع می‌کند، نه خود آن معنای کلی؛ برای نمونه، در وضع «من» واضع، نسبت ابتدائیت را تصور کرده و لفظ من را برای افراد و مصادیق آن وضع می‌کند. در این حالت موضوع‌له دقیقاً افراد و مصادیق است، نه معنای کلی؛ اما این الفاظ توسط آن معنای کلی مورد ملاحظه قرار گرفته‌اند. بنابراین در وضع حروف، وضع عام و موضوع‌له خاص است.

همین نوع نگاهی که در وضع حروف وجود دارد، در قضیه محصوره هم وجود دارد. صاحب قضیه، با نگاه به عنوان کلی، بر افراد آن حکم می‌کند. بنابراین: اولاً، قضیه محصوره منحل به عقدالوضع و عقدالحمل می‌شود؛ ثانیاً، نگاه به افراد در این قضایا به نحو اجمال است و شامل هیچ فرد خاصی نمی‌شود؛ همان‌طور که در وضع حروف، واضع توجهی به نسبت ابتدائیت خاصی ندارد؛ برای نمونه، واضع در هنگام وضع «من» به نسبت ابتدائیت بین سیر و نجف یا سیر و بصره توجه ندارد. بنابراین قضیه محصوره غیر از قضیه طبیعی به قرائت علامه حلی است. در قضیه طبیعی به قرائت علامه حلی، ماهیت من حیث هی موضوع قرار می‌گیرد؛ یعنی عنوان ناظر به افراد نیست، اما در قضایای محصوره افراد این ماهیت به‌طور اجمالی مورد توجه قرار می‌گیرند (حلی، ۱۳۸۷، ص ۵۸؛ همو، ۱۴۱۴، ص ۲۵۱-۲۵۲).

اینکه در این قضیه طبیعی، محکوم‌علیه خود طبیعت است، اما در قضیه محصوره محکوم‌علیه افراد طبیعت است، منجر نمی‌شود که قضایای محصوره مجازی باشند، آن‌گونه که در قضایای خارجی و ذهنیه بیان شد. دلیل این مطلب این است که ساختار قضیه حقیقه با ساختار قضیه طبیعی متفاوت است. در ساختار قضیه طبیعی، محکوم‌علیه همان طبیعت است، اما اینکه در قضیه محصوره بر افراد حکم می‌شود، به ساختار قضیه و مسور بودن موضوع آن

مرتبط است. می‌دانیم که استعمال لفظ هم در طبیعت و هم در مورد افراد آن، حقیقی است و لذا در این باره دچار مجاز نیستیم. بنابراین قضایای محصوره و طبیعی دارای دو ساختار با موضوع یکسان هستند که باعث می‌شود محکوم‌علیه در یکی طبیعت و در دیگری افراد طبیعت باشد. به سخن دیگر، موضوع ذکری در قضیه محصوره بر طبیعت دلالت دارد، اما اینکه حکم بر افراد می‌شود مدلول سور قضیه است (خمینی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۲۸۵-۲۸۶).

نتیجه

قضیه دارای دو سطح مفهومی و زبانی است که سطح زبانی دال بر سطح مفهومی است. گاهی دو قضیه در سطح زبانی دارای عناصر مشترکی هستند، اما معنای آن‌ها در هر قضیه متفاوت است. بنابراین در برخی تقسیمات قضیه دچار فریب زبانی می‌شویم. این مطلب، به‌ویژه درباره موضوع، صادق است. تقسیم قضیه محصوره به حقیقه، خارجی و ذهنیه برحسب یک فریب زبانی شکل گرفته است. موضوع قضیه خارجی در «کل ج» عبارت است از کل ج موجود فی الخارج؛ در حالی که موضوع قضیه حقیقه عبارت است از «کل ج» به‌نحو مطلق. بنابراین استعمال «کل ج» در قضیه حقیقه به‌نحو حقیقی و در قضیه خارجی مجازی است. قضیه ذهنیه هم مانند قضیه خارجی است. مدلول «کل ج» در هر قضیه فقط یک معنا دارد و شامل همه افراد محقق و مقدر می‌شود. در نتیجه، قضیه محصوره فقط قضیه حقیقه است و هیئت «کل ج» در قضیه محصوره فقط دارای یک معناست. البته می‌توان گفت موضوع برخی قضایای حقیقه مطلق و موضوع برخی دیگر مقید به قید «موجود فی الخارج» است. بنابراین می‌توان از تقسیم قضیه محصوره که در هر حالی حقیقه است، به حقیقه مقسمی و خارجی دفاع کرد؛ با این توضیح که قضیه خارجی که موضوع آن «کل ج» موجود فی الخارج است نیز یک قضیه حقیقه قسمی است. موضوع قضیه خارجی با این تحلیل شامل افراد مقدر نمی‌شود و افراد مقدر تخصصاً از موضوع قضایای خارجی بیرون هستند. این خروج به‌دلیل هیئت قضیه خارجی یا اراده متکلم در تخصیص افراد از شمول موضوع نیست، بلکه خود موضوع، صدق بر افراد

مقدر را نمی‌پذیرد. با این بیان روشن می‌شود که موضوع قضایای خارجیه کلی است، نه کل و در نتیجه، ارجاع قضایای خارجیه به شخصیه درست نیست.

در قضیه طبیعیه از دیدگاه علامه حلی، موضوع قضیه طبیعت است و در قضیه محصوره هم موضوع قضیه طبیعت است؛ با این تفاوت که در محصوره به دلیل ساختار ویژه آن که شامل سور است، محکوم‌علیه عبارت است از افراد طبیعت. محکوم‌علیه قضایای محصوره افراد موضوع است و در نتیجه، قضایای محصوره به عقدالوضع و عقدالحمل تحلیل می‌شود، برخلاف قضیه طبیعیه. در هیچ کدام از این دو نوع قضیه موضوع ذکری در غیرموضوع له استعمال نشده است. در قضیه محصوره نگاه به افراد مانند نگاهی است که در وضع حرف در دیدگاه مشهور وجود دارد. بنابراین در قضیه محصوره افراد صرفاً با این قید که فردی از آن موضوع هستند، به طور اجمالی مورد لحاظ قرار می‌گیرند. در این صورت این قضیه هیچ دلالتی بر شمول این موضوع بر افراد محقق یا مقدر ندارد. اینکه هر قضیه محصوره بر چه افرادی تطبیق می‌کند، به مرحله تطبیق مربوط است، نه مرحله دلالت قضیه محصوره. با این تحلیل، نه قضایای محصوره و نه هیچ قسمی از آن، منحل به قضیه شرطیه نمی‌شوند.

منابع

۱. آملی، محمد تقی، بی تا، درر الفوائد (تعلیقہ علی شرح المنظومہ للسبزواری)، قم، اسماعیلیان.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۸۱، الإشارات و التنبیہات، تحقیق مجتبی زارعی، قم، بوستان کتاب.
۳. _____، ۱۴۰۵ق، الشفاء؛ المنطق؛ القیاس، تحقیق ابراهیم مدکور و دیگران، قم، کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی.
۴. ابن شهید ثانی، حسن بن زین الدین، بی تا، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، قم، جماعة المدرسین فی الحوزة العلمية، مؤسسة النشر الإسلامی.
۵. ابهری، اثیرالدین، بی تا، کشف الحقائق فی تحقیق الدقائق، نسخه خطی ش ۵۰۴۱۰۷، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
۶. انصاری، مرتضی بن محمد امین، ۱۳۸۳، مطارح الأنظار، تحقیق ابوالقاسم بن محمد علی کلاتنری نوری و کمیته تحقیق تراث شیخ اعظم، قم، مجمع الفکر الإسلامی.
۷. تهانوی، محمد علی بن علی، ۱۹۹۶، موسوعة کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، ترجمه عبدالله خالدی، رفیق عجم و جورج زیناتی، تحقیق علی فرید دحروج، بیروت، مکتبة لبنان ناشرون.
۸. حائری اصفهانی، محمد حسین، ۱۴۰۴ق، الفصول الغریبة فی الأصول الفقهیة، قم، دار احیاء العلوم الاسلامیة.
۹. حسینی فیروز آبادی، مرتضی، ۱۴۰۰ق، عنایة الأصول فی شرح کفایة الأصول، قم، فیروز آبادی.
۱۰. حلی، علامه حسن بن یوسف، ۱۳۸۷، الأسرار الخفیة فی العلوم العقلیة، قم، بوستان کتاب.
۱۱. _____، ۱۴۱۴ق، القواعد الجلیة فی شرح الرسالة الشمسیة، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.
۱۲. خمینی، روح الله، ۱۳۷۳، مناهج الوصول إلى علم الأصول، تحقیق محمد فاضل موحدی لنکرانی، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رضی الله عنه.
۱۳. خونجی، افضل الدین محمد، ۱۳۸۹، کشف الاسرار عن غوامض الافکار، تحقیق خالد الرویهب، تهران - برلین، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران - مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه آزاد برلین.
۱۴. ذکیانی، غلامرضا، ۱۳۷۴، «تصحیح و تحقیق بیان الحق و لسان الصدق سراج الدین ارموی از باب اول تا پایان باب دهم»، پایان نامه، تهران، دانشگاه تهران.
۱۵. زنوزی، علی بن عبدالله، ۱۳۷۸، «رسالة فی وجود الرابط» در: مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقا علی مدرس

- طهرانی، ج ۲، تصحیح و تحقیق محسن کدیور، تهران، مؤسسه اطلاعات.
۱۶. سبزواری، حاج ملاحادی، ۱۳۶۹، شرح المنظومة، تحقیق حسن حسن زاده آملی و مسعود طالبی، قم، نشر ناب.
۱۷. شهرزوری، محمدبن محمود، ۱۳۸۳، الشجرة الإلهية، تصحیح نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه حکمت و فلسفه ایران.
۱۸. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، ۱۳۹۲، تعلیقات علی شرح حکمة الإشراف، تصحیح حسین ضیایی، تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۹. طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۳۷۰، «تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الافکار»، در: منطق و مباحث الفاظ، تحقیق مهدی محقق و توشی هیکو ایزوتسو، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۰. ____، ۱۴۰۷ق، تجرید الاعتقاد، تحقیق محمدجواد حسینی جلالی، قم، مکتب الإعلام اسلامی.
۲۱. عضدالدین ایچی، عبدالرحمان بن احمد، ۱۴۲۱ق، شرح العضد علی مختصر المنتهی الأصولی، تحقیق طارق یحیی و فادی اسعد المحسن نصیف، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۲۲. فاضل موحدی لنگرانی، محمد، ۱۳۸۱، اصول فقه شیعیه، تحقیق محمود ملکی اصفهانی و سعید ملکی اصفهانی، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
۲۳. فخررازی، محمدبن عمر، ۱۳۷۳، شرح عیون الحکمة، تحقیق احمدعلی سقا و محمد حجازی، تهران، مؤسسه الصادق علیه السلام.
۲۴. ____، ۱۳۸۱، منطق الملخص، تحقیق احد فرامرز قراملکی و آدینه اصغری نژاد، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۲۵. قربانی، رحیم، ۱۳۸۴، «بررسی قضایای پارادوکسیکال و راه حل های ممکن»، معرفت فلسفی، ش ۱۰، ص ۱۴۱-۱۱۱.
۲۶. قطب الدین شیرازی، محمود بن مسعود، ۱۳۶۹، درة التاج، تصحیح محمد مشکوه، تهران، انتشارات حکمت.
۲۷. قطب الدین رازی، محمدبن محمد، بی تا، شرح المطالع فی المنطق، قم، کتبی نجفی.
۲۸. کاتبی قزوینی، بی تا الف، جامع الدقائق فی کشف الحقائق، نسخه خطی، کتابخانه ملی فرانسه، گروه نسخه های خطی عربی، شماره ۲۳۷۰.

۲۹. ____، بی تا ب، الشمسیة، بیروت، شرکه شمس المشرق.
۳۰. کردی، محمد، ۱۳۸۱، *فضایای حقیقیه، خارجیه و ذهنیه*، قم، محمد کردی.
۳۱. کلنبوی، اسماعیل بن مصطفی، ۱۳۴۷، *البرهان، تصحیح فرج الله زکی الکردی*، مصر، بی تا.
۳۲. لاهیجی، عبدالرزاق بن علی، ۱۳۸۸، *شوارق الإلهام فی شرح تجرید الکلام*، تحقیق اکبر اسد علیزاده، قم، مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام.
۳۳. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۶، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.
۳۴. مظفر، محمدرضا، ۱۳۸۷، *أصول الفقه*، تحقیق عباسعلی زارعی سبزواری، قم، بوستان کتاب.
۳۵. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن، ۱۳۷۸، *قوانین الأصول*، چاپ دوم، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۳۶. نائینی، محمدحسین، ۱۳۷۶، *فوائد الأصول*، تقریرات محمدعلی کاظمی خراسانی همراه با تعلیقات آفاضیاء عراقی، قم، جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیه، مؤسسه النشر الإسلامی.
37. Zhu, Yueying; Zhang, Benwei; Wang, Qiuping A.; Li, Wei; & Cai, Xu, 2018, "The principle of least effort and Zipf distribution", *Journal of Physics: Conference Series*, 1113, 12007. <https://doi.org/10.1088/1742-6596/1113/1/012007>.